

فصل سوم: چرا خدا اجازه می‌دهد رنج و بدبختی دامنگیر انسان شود؟

در این فصل به یکی از مسائل پیچیده عصر خود می‌پردازیم. مسائل مهم‌تر و بغرنج‌تر از مسائل معجزات نیز وجود دارند مانند: چرا مردم بی‌گناه باید رنج بکشند؟ چرا برخی اطفال معصوم نابینا به دنیا می‌آیند؟ و یا چرا امیدهای زندگی این قدر زود از بین می‌روند؟ چرا این همه مردم بی‌گناه و اطفال معصوم باید قربانی جنگ‌ها شوند؟ ظاهراً قضیه از دو حال خارج نیست: یا خدا قادر مطلق است ولی نیکوی مطلق نیست و یا او نیکوی مطلق است، ولی آن قدر قدرت ندارد که جلوی بدبختی را بگیرد و در نتیجه قادر مطلق نیست. عموماً مردم خدا را سبب و مسئول تمام بدبختی‌ها می‌دانند. به این مسئله نمی‌توان جواب ساده‌ای داد، و یا تنها با اظهار نظری آن را حل کرد. «غم دل سوخته را دل دلند و بس» ولی به هر تقدیر لازم است چند نکته را به خاطر سپرد. هیچ وقت نباید فراموش کرد که خدا انسان را به طور کامل آفرید و در او بدی وجود نداشت. انسان قدرت انتخاب داشت که خدا را اطاعت کند و یا با اراده او مخالفت ورزد. اگر انسان از فرمان خداسریچی نمی‌کرد، هیچ وقت مشکلی پیش نمی‌آمد. او در جوار خدا زندگی بی‌انتهایی را می‌گذراند و از وجود خدا و آفرینش او لذت می‌برد. نقشه خدا در ابتدای آفرینش انسان همین بود. در واقع نسل آدم نیز نافرمانی می‌ورزد. به وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به گناه موت و به این گونه موت بر همه مردم تاری گشت از آن جایی که همه گناه کرده‌اند» (رومیان 5: 12). نکته لازم به تأکید این است که انسان مسئول گناهش است نه خدا.

اغلب مردم می‌پرسند چرا خدا ما را طوری نیافرید که گناه نکنیم؟ در جواب باید گفت که خدا می‌توانست ما را آن چنان بیافریند، اما در آن صورت ما ماشین می‌شدیم نه انسان. آیا شما خوشتان می‌آمد که با یک عروسک کوکی ازدواج کنید؟ هر صبح و هر شب کوکش می‌کردید و صدایی از آن بیرون می‌آمد که «دوستت دارم» و بدین وسیله دیگر مشاجره و دعوا و حرکتی که شما را ناراحت بکند وجود نمی‌داشت! با این وجود چه کسی می‌خواهد با چنین موجودی زندگی کند؟ زندگی بدون عشق و محبت!؟ محبت ارادی است که خدا می‌توانست ما را انسان ماشینی بیافریند و آن وقت ما انسان آزاد نمی‌شدیم. به هر تقدیر خدا صلاح دید ما را همین طور که هستیم خلق کند و ما هم باید واقعیت را بپذیریم. در ضمن باید دانست که خدا اگر بخواهد می‌تواند بدی را ریشه‌کن سازد. ارمیای نبی می‌گوید: «از رأفت‌های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت‌های او بی‌زوال است» (ارمیا 3: 22). زمانی خواهد رسید که او بدی را از بین خواهد برد. شیطان با تمام کارهایش تا ابد محکوم خواهد شد. در ضمن محبت خدا و فیض او در دنیا حکمرانست و هنوز فرصت بخشش گناهان و رحمت الهی وجود دارد. اگر خدا اقدام به سرکوب نمودن بدی نماید آن را به طور کامل انجام خواهد داد. ما می‌خواهیم جنگ نابود شود ولی مایل نیستیم خود ما هم نابود شویم. اگر خدا بخواهد بدی را هم اکنون ریشه‌کن کند، آن را به طور کامل به عمل خواهد آورد به این ترتیب که گناهان و دروغ‌های شخص، کمی محبت، غفلت ما از انجام دادن کارهای نیک، نیز شامل آن خواهد شد.

فرض کنید که خدا دستور بدهد که امشب در نیمه‌های شب تمام بدی‌ها از بین برود؛ چند نفر از ما نصف شب زنده خواهیم ماند؟ البته خدا چاره‌ای برای مسئله بدی اندیشیده است. او بهترین و بارزترین و مؤثرترین شیوه را در این مورد به کار برده، فرزند خود را داده تا به خاطر مردم بدکار بمیرد. به این وسیله راه نجاتی برای انسان مهیا ساخته تا از قصاص حتمی خدا به علت گناه و شرارتش رستگار شود. باز به این وسیله وقتی انسان با عیسی مسیح رابطه شخصی ایجاد می‌کند قدرت بدی در هم خواهد شکست. مرگ فداکارانه مسیح جواب نهایی است به مسئله بدی در قیاس انفرادی. بنا به اقتضای هستی، حرکات و اعمال افراد بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هیچ کس مستقل و جدا از دیگران نیست. در بازی شطرنج اگر پس از هر حرکت مهره قانون بازی عوض شود، مفهوم بازی از بین خواهد رفت و شطرنج، بازی بی‌معنی خواهد شد. همان گونه اگر روابط موجود بین افراد تغییر کند، زندگی مفهوم خود را از دست می‌دهد. بحث در مورد سرچشمه بدی‌ها انتها ندارد، و هیچ کس نمی‌تواند جواب کامل به این مسئله بدهد. این مسئله جزء «چیزهای مخفی (است که) از آن پیهوه خدای ما است» (تثنیه 29: 29).

بدی واقعیتی است محض که با آن رو به رو هستیم و به ناچار باید با آن دست به گریبان شویم. یک قسمت از اشکال کار در این است که معنی کامل واژه "خوب" را نمی‌دانیم و وقتی آن را با خدا نسبت می‌دهیم مرتکب اشتباه می‌شویم. "هیو اون هاپکینس (Hugh Evan Hopkins)" اظهار می‌دارد که "جان استوارت میل (John Stuart Mill)" در مقاله معروفش بنام «طبیعت» به طور روشن مسئله را پیش می‌کشد که متفکران هر دوران دست به گریبان آن بوده‌اند. اگر در قانون آفرینش عدالت حکم‌فرما می‌بود و آفریننده نیز قدرت تام می‌داشت باید هر کسی به اندازه بدکاری و نیکوکاری خود از بدبختی و خوشبختی که در دنیا وجود دارد برخوردار گردد، یکی بدشانس و دیگری خوش‌شانس نمی‌شد، شانس و استتار در چنین دنیایی وجود نمی‌داشت بلکه افراد مانند نقش‌آفرینان تئاتر سوژه اخلاقی کاملی را عرضه می‌داشتند. با وجود کلیه تئوری‌های گوناگونی که تا به حال افراطیون مذهب و فلسفه در مورد «خوبی» ابراز داشته‌اند هیچ قدرتی در طبیعت قادر نیست در یک زمان هم نیکو باشد و هم قادر مطلق.

اشکال اساسی مسئله در این عقیده است که خدای «نیک» هر کس را بر اساس شایستگی‌اش پاداش می‌دهد و برای خدا «قادر مطلق» هیچ اشکالی در این مورد وجود ندارد، این واقعیت که پاداش و تنبیه به معنی خوشبختی و بدبختی به طور عادلانه به مردم می‌رسد، بعضی‌ها را بر آن می‌دارد که به نیکویی یا قدرت خدا شک کنند. ولی اگر خدا بر اساس کردار هر شخص با وی رفتار می‌کرد خدای نیک می‌شد؟ اگر با شما این طور رفتار می‌کرد چه؟ انجیل آن طور که در عهد عتیق راجع به آن پیش‌گویی شده و در عهد جدید مشاهده می‌شود نیکوی خدا را نه فقط در عدالت او بلکه در محبت، رحمت و مهربانی وی نیز ظاهر می‌سازد. چقدر باید متشکر باشیم که «با ما موافق گناهان ما عمل ننموده و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است. زیرا آن قدر که آسمان از زمین بلندتر است به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است» (مزمور 103: 10 و 11). گاهی مفهوم نیک بودن خدا بر عقیده غلطی که براساس آن خوشبختی بزرگترین خوبی زندگی است پایه‌گذاری شده است. در این مورد خوشبختی را راحتی دانسته‌اند. ولی باید دانست که خوشبختی واقعی و اصلی و ژرف بالاتر از یک لحظه خوشی و لذت زودگذر است.

رحمت باعث سلب خوشبختی واقعی نمی‌گردد. خدای دانای مطلق می‌داند که گاهی برای اصلاح شخصیت ما لازم است زحماتی در زندگی ما ایجاد شود و اگر از این زحمات شانه خالی کنیم خوشی بزرگتری را از دست خواهیم داد. پطرس در این خصوص می‌گوید: «و خدای همه فیض‌ها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل، کامل و استوار و توانا خواهد ساخت» (اول پطرس 5: 10). برای این که منظور "میل" از «پاداش عادلانه» خدا را بفهمیم، کافی است نگاهی به مذهب هندو بیافکنیم. قانون «کاراما» می‌گوید هر عملی که در زندگی امروز انجام می‌گیرد، در واقع نتیجه اعمال زندگی قبلی است. کوری، فقر، گرسنگی، نقص عضو، طرد از فرقه خود و سایر بدبختی‌های اجتماعی، تنبیه کارهای زشتی است که شخص در زندگی قبلی آنها را به عمل آورده است و در ضمن هر نوع کوشش جهت کاستن و از بین بردن این دردها و بدبختی‌ها به منزله دخالت بی‌جا و توهین به روش منصفانه خدا خواهد بود. این عقیده هندوها یکی از علل عقب‌ماندگی آنان در طول تاریخ بوده است. گرچه عده‌ای از هندوهای روشن‌فکر در صدد پیشرفت و تحول اجتماع خود برآمده‌اند، با این وصف برای آنان خیلی دشوار است که این ایده جدید را با تعلیمات قدیمی «کاراما» که اساس افکار و زندگی هندوها را تشکیل می‌دهد، وفق دهد. «کاراما» به سادگی و وضوح رنج و بدبختی را نتیجه کارهای زشت گذشته شخص می‌داند.

آیا مسیحیت نیز رنج و بدبختی را تنبیه الهی می‌داند؟ معمولا اولین سوالی که شخص معذب و بدبخت از خود می‌کند این است که چه بدی به مردم کرده‌ام که به این روز افتاده‌ام؟ و اغلب عکس‌العمل دوستان شخص آشکارا یا در نهان نشان می‌دهد که آنان نیز دوست معذب خود را مستحق این تیربختی می‌دانند. رفتار دوستان ایوب با وی روشن‌گر این موضوع است. درد ایوب با شنیدن اظهارات دوستانش دوچندان شد. از تعلیمات عهد جدید و عهد عتیق چنین برمی‌آید که گرچه درد و رنج ممکن است تنبیه خدا باشد ولی مواردی نیز پیش می‌آید که درد و رنج هیچ بستگی به گناه شخص ندارد. به طوری که نباید انتظار داشت که هر گناهی که از انسان سر می‌زند فوراً به این صورت تنبیه شود. کسانی که فکر می‌کنند خدا احساسات لطیفی دارد و پدری است که هیچ وقت بچه‌هایش را مجازات نمی‌کند بهتر است به این آیه کتاب مقدس توجه کنند: «آن چه آدمی بکارد همان را درو خواهد کرد» (غلاطیان 6: 7). و بی‌بیهوده عقاید غلط و متکبرانه به خدا اتخاذ نکنند. خدا مریم را به خاطر شک کردن به قدرت رهبری برادرش موسی که خدا او را رهبر ساخته بود، به جدام مبتلا ساخت. خدا جان پسر داوود را که ثمره رابطه نامشروع وی با بتشیع بود گرفت. در این مورد باز هم نمونه‌هایی یافت می‌شود.

در عهد جدید مرگ حنانيا و سفیره به علت دروغ‌گویی و ریاکاری نمونه تکان‌دهنده‌ای است. در این موارد علت بدبختی گناه است ولی نه در تمام موارد. چنان که خود مسیح نیز صریحا به این مطالب اشاره کرد. شاگردان مسیح آشکارا از فلسفه «بدبختی به علت گناه» دفاع می‌کردند. به طوری که وقتی یک روز به فردی که نابینا به دنیا آمده بود رو به رو شدند فوراً درصدد کشف جرم برآمدند که ببینند خود شخص نابینا گناه کرده است یا والدینش که به این درد مبتلا شده است. ولی مسیح به آنان گفت هیچ کدام مسئول این بدبختی نیستند. «بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود» (یوحنا 9: 31). وقتی خیر رسید که به دستور پیلاتوس عده‌ای از ساکنان جلیل به قتل رسیده‌اند مسیح اظهار داشت که گناه جلیلی‌هایی که کشته شدند از گناه کسانی که زنده ماندند بزرگتر نبود و باز در مورد 18 نفری که در اثر سقوط برج سیلوام بر آنان کشته شده بودند فرمود گناه آنان بزرگتر از گناه سایر ساکنان اورشلیم نبود. در هر دو مورد مسیح خطاب به شنوندگانش گفت: «اگر توبه نکنید همگی شما هم چنین هلاک خواهید شد» (لوقا 13: 1-3). بنابراین کاملا واضح است که اگر تراژدی و دردهای زندگی خود یا دیگری را صرفا تنبیه خدا بدانیم قضاوت عجولانه و نادرستی کرده‌ایم. به علاوه بر اساس اظهارات هاپ کینس (Hopkins) از وقایع کتاب مقدس کاملا پیداست که درموردی که بدبختی به علت گناه بروز می‌کرد برای شخص معذب مسئله کاملا روشن بود که درد او در واقع تنبیه است.

در حقیقت بر اساس اصول کلی کتاب مقدس خدا بعد از دادن اخطار تنبیه می‌کند. در سراسر عهد عتیق مشاهده می‌شود که بارها خدا شفاعت کرده مردم را از تنبیه آگاه می‌سازد. مردم فقط موقعی تنبیه می‌شدند که بعد از شنیدن اخطار به آن توجهی نمی‌کردند. خدا به طور قاطع می‌فرماید: «من از مردن مرد شریر خوش نیستم... ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید. از طریق‌های بد خویش بازگشت نمایید چرا بمیرید» (حزقیال 33: 11). همین مطلب در عهد جدید نیز به چشم می‌خورد، چه صحنه تکان‌دهنده‌ای از محبت و صبر خدا! مسیح برای اورشلیم گریه می‌کند. نای اورشلیم، اورشلیم... چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید» (متی 23: 37). پطرس نیز به طور واضح می‌گوید: «خداوند... نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به تو گرایند» (دوم پطرس 3: 9). در مقابل سؤال «چه طور ممکن است خدای نیکو مردم را به جهنم بفرستد؟» باید جواب داد که از یک نظر خدا هیچ کس را به جهنم نمی‌فرستد. بلکه هرکس خودش، خودش را روانه جهنم می‌کند. خدا منتهای کوشش را نموده و هر چه را برای بخشیده شدن، رستگاری، پاکی و آمادگی ما برای بهشت لازم بود مهیا ساخته است و تنها یک کار مانده و آن این است که ما این هدیه را بپذیریم. حال اگر هدیه را رد کنیم خدا هم مطابق انتخاب و تصمیم ما با ما رفتار خواهد کرد. بهشت برای کسی که نمی‌خواهد در آن زندگی کند دوزخ است. گرچه گاهی تنبیه خدا همراه درد و ناراحتی است ولی موارد احتمال دیگری ممکن است در این امر دخیل باشد.

چنان که قبلا ملاحظه شد انسان باعث بروز گناه و مرگ در دنیا است و نباید فراموش کرد درد و رنجی که امروز در دنیا است به طور قابل ملاحظه‌ای به سبب گناه انسان ایجاد شده است. بعضی اوقات غفلت در بنای عمارات باعث فرو ریختن آن هنگام طوفان شدید می‌گردد و در نتیجه خسارت مالی و جانی به بار می‌آورد. چند نفر تا به حال قربانی جنایت رانندگی افراد مست شده‌اند؟ خیانت، دروغ، دزدی، نفس‌پرستی که روشنگر ویژگی‌های اجتماع امروزی ما هستند حصاد تلخ درد و رنج را درو می‌کند. نمی‌توان در این مورد خدا را مقصر دانست. به تمام بدبختی‌هایی که از گناه انسان سرچشمه می‌گیرند فکر کنید، چقدر زیاد هستند! انسان در این دنیا تنها نیست. به وسله مکاشفه خدا می‌دانیم دشمن نیز وجود دارد که بنا به اقتضای زمان به صورت‌های مختلف آشکار می‌شود. بسته به موقعیت و هدفی دارد که ممکن است به صورت فرشته نور یا شیر غران خود را ظاهر سازد. اسم این دشمن شیطان است او کسی است که باعث درماندگی ایوب شد. مسیح در مثال بذر خوب و کرکاس اشاره کرد که کار دشمن است (متی 13: 28). شیطان از خراب کردن غفلت خدا و ایجاد بدبختی لذت فراوانی می‌برد. گرچه خدا به او اختیاری محدود داده است ولی با این وجود شیطان نمی‌تواند به کسی که رابطه نزدیک با خدا دارد لطمه وارد نمی‌کند. «با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد» (یعقوب 4: 7). این آیه به ما اطمینان می‌بخشد. بنابراین شیطان نیز مسبب برخی امراض و بدبختی‌ها در دنیای امروز ما است.

برای جواب سؤال «چرا خدا به شیطان اجازه می‌دهد چنین مصیبت‌هایی را عارض انسان سازد؟» بهتر است به جوابی که "رابینسون کروسو" به "فرایدی" داد دقت کنید. آقای فرایدی می‌گوید: «خیلی خوب، تو می‌گویی که خدا که این قدر قدرت دارد و عظیم است آیا نمی‌تواند قوی‌تر از شیطان باشد؟» آقای فرایدی باز می‌پرسد: «اگر این طور است پس چطور خدا شیطان را نابود نمی‌کند که دیگر نتواند به شرارت ادامه دهد؟» کروسو جواب می‌دهد: «بهتر است این را هم بپرسید که وقتی من و تو گناه می‌کنیم چرا خدا ما را نمی‌کشد؟». وقتی پیرامون دردها و آلام وارده تعمق می‌کنیم، خواه مادی و خواه معنوی باید این نکته مهم را به خاطر بسپاریم که خدا قدرت دور دست و نامعینی نیست که به انسان و ناراحتی‌های او توجهی نداشته باشد. او نه فقط از درد انسان خبر دارد بلکه آن را احساس می‌کند. هیچ درد یا ناراحتی دامنگیر ما نمی‌شود، مگر این که از قلب و دست‌های خدا گذشته باشد. هر قدر ناراحتی ما دردناک باشد باید به خاطر داشته باشیم که خدا بیشتر از ما درد احساس می‌کند. سخنان اشعای نبی وقتی سخنان مسیح را پیش‌گویی می‌کند بسیار تسلی‌آمیز است. «خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده» (اشعیا 53: 3) و نویسنده عبرانیان می‌افزاید: «زیرا که چون خود عذاب کشیده تجربه دید استطاعت دارد که تجربه‌شدگان را اعانت فرماید» (عبرانیان 2: 18) و «رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعف‌های ما بشود بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه» (عبرانیان 4: 15). مسئله شیطان و بدبختی از مسائل رایج ما است. به ویژه با ظهور بمب‌های اتمی و هیپروژن این مسئله به صورت حادی درآمده است. باید اذعان کرد که جواب قطعی و ساده‌ای نداریم ولی اصولی چند وجود دارند.

نخست، این که براساس اظهارات ج. بی. فیلیپس بدی جزء لازم اراده انسان که عطای خطیر خداست می‌باشد. خدا می‌توانست ما را به شکل ماشین بیافریند، اما در آن صورت از آزادی و انتخاب محروم بودیم که بدیهی است دیگر انسان نمی‌بودیم. به کار بردن آزادی انتخاب در مسیر بدی که ما آن را «سقوط» انسان می‌نامیم، دلیل اصلی وجود بلا و بدبختی در دنیا است و انسان مسئول آن می‌باشد نه خدا. خدا می‌توانست جلوی گناه را بگیرد ولی با این عمل همه ما را از بین می‌برد. جالب توجه است که منظور مسیحیت واقعی دخالت در قدرت اختیار انسان نیست، بلکه ایجاد تمایل و رضایت خاطر جهت انجام خوبی و اجتناب از بدی.

دوم، بیشتر دردهای دنیا در اثر تصمیمات شریرانه‌ای است که مردم اتخاذ می‌کنند، جنابیت آدمیان روشن‌گر این حقیقت است. چه بدبختی‌هایی که در نتیجه تصمیمات غلطی که در امور دولتی و شغلی گرفته می‌شود دامنگیر اشخاصی می‌گردد که هویتشان برای شخص تصمیم گیرنده کاملاً ناشناخته است. حتی گاهی بلاهای طبیعی نیز در اثر خطای انسان صورت می‌گیرد وقتی که به اخطار خطر جز و مد، آتشفشان و طوفان و ... توجهی نمی‌کند.

سوم، برخی از زحمات نه همه آنها به مشیت خدا به جهت قصاص و تنبیه عارض می‌شود. ان مورد احتمالی را باید همیشه در نظر داشت. خدا اغلب این زحمات را به منظور اصلاح و ایجاد شخصیت واقعی در انسان مجاز می‌داند و خود شخص که در زحمت است می‌داند که به خاطر عملش این زحمات را می‌کشد.

چهارم، خدا دشمن سنگدلی چون شیطان دارد. گرچه شیطان در صلیب مسیح شکست خورده است ولی اجازه دارد تا روز داوری به خرابکاری خود ادامه دهد. از مکاشفات و تجربیات پیداست که در دنیا نیروی شیطانی وجود دارد که قوی‌تر از نیروی انسان است.

پنجم، خدا خود متحمل دردناکترین فاجعه شده است و با قیمتی بی‌نهایت سنگین یعنی با دادن پسر خود تلخی درد را چشیده است. وقتی خداوند عیسی مسیح را با آغوش باز قبول کنیم آن‌گاه نتایج بدی و مصیبت برای همیشه از ما رخت برمی‌بندد. گناه ما بخشیده می‌شود و ما از زندگی تازه‌ای برخوردار می‌شویم و وقتی روح‌القدس صورت مسیح را در ما می‌بندد، آن‌گاه نیرویی کسب می‌کنیم تا آن چه را که در دست است انتخاب کنیم.

شاید مشکل‌ترین آزمایش ایمان مسیحیان این باشد که قبول کنند خدا نیکوست. چون اغلب مسائلی پیش می‌آید که ظاهراً خلاف این حقیقت را ثابت می‌کنند. هلموت تُلک اهل هامبورگ به این مطلب اشاره می‌کند که وقتی با ذره‌بینی به تکه پاچه‌ای اشاره می‌کنیم قسمتی از پاچه که در وسط قرار می‌گیرد روشن‌تر و قسمتی که در اطراف پارچه قرار دارد تار به نظر می‌رسد. در حالی که روشن بودن اطراف پارچه بستگی به اطراف پارچه دارد که ما آن را تماشا می‌کنیم. او می‌گوید زندگی مانند این پارچه است که به علت حوادث و اتفاقاتی که از آنها سر در نمی‌آوریم تیره و تار است. ولی برای مقابله به آنها باید به مرکز صلیب مسیح چشم بدوزیم. ما نباید با توجه به یکایک مشکلات به طور مجزا در مورد نیکویی خدا قضاوت کنیم. او به طور اشکال شخصیت خودش را بر صلیب به ما تجلی نموده است. «او که پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید» (رومیان 8: 32).

خدا هرگز از ما انتظار ندارد هر چیز را بفهمیم، کافی است به او اعتماد کنیم؛ همان گونه که ما انتظار داریم بچه ما به محبت ما اعتماد داشته باشد ولو این که نداند چرا او را نزد دکتر می‌بریم و از ما قدردانی نکند. هنگامی وجود ما از آرامش برخوردار می‌شود که درک کنیم از پیچیدگی‌ها و اراده خدا فقط قادریم چند تار نخ را ببینیم نه تمام آن را. آن موقعی به راحتی نفس می‌کشیم و با خوشحالی سر تأیید فرود می‌آوریم که «به جهت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند همه چیز برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند» (رومیان 8: 8). در هنگام زحمت گاهی اتفاق می‌افتد که عکس‌العمل‌ها (نه خود زحمات) باعث می‌شود برکت بیابیم و یا نیابیم. همان آفتابی که کره را آب می‌کند باعث سفت شدن گل هم می‌شود. هرگاه با فیض خدا بتوانیم صحنه کامل زندگی را از راه عدسی‌های ایمان به خدا مشاهده کنیم آن‌گاه با حقیق نبی هم صدا شده می‌گوییم: «اگر چه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موها یافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعه‌ها آذوقه ندهد و گله‌ها از آغل منقطع شود و رمه‌ها در طویله‌ها نباشند لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود» (حقوق 3: 17 و 18).